ر موضوع الكتاب الله

علم العربيَّة صِناعة أنعرف بها أحوالُ الكلماتِ العربيَّة مِفردة ومركبة والغرضُ منه عِصمة المتحلم والكاتبِ عن الخطاِ في صَوغ الكلام وتأليفه وهو يُقسَمُ قِسمين : قسم يَبْحثُ عن ذات المفردات ويُقال له الصَّرفُ وقسم يبحثُ عن صفة المركبات ويُستَّى النَّحوَ

(الكلامُ) يتركّب من الكلمات والكلماتُ تتركّب من الحروف الهيجائيّة

(الحروف الهِجائيَّة) تسعة 'وعشرونَ حرفًا على الأُصحَّ أُوَّلُها الهمزة وآخرُها الياء

(الحروف الشّمسيَّة والقمريَّة) اذا دخلت لام التعريف على الأساء كانت الحروف الهجائيَّة في أُوَّل (الكلمة إِمَّا شمسيَّة و إِمَّا قمريَّة ، والفرقُ بينهما ان لام التعريف تتحوَّل في اللفظ مع الشمسيَّة الى حرف بجانس الحرف النَّذي بعدها فيُشدَّد نحو «الشَّمس والدَّار» . وتبقى مع القمريَّة على لفظها نحو «الْقَمر والْجَبل». امَّا الحروفُ الشَّمسيَّة فعددُها أربعة عشرَ حرفًا وهي : ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن . وأمًّا القمريَّة فعددُها أربعة عشرَ ايضًا وهي : أ ب ج ح خ ع غ ف ق ك م ه و ي

علم العربية: مضاف و مضاف اليه است و در واقع علم اللغة العربية بوده و موصوف كه اللغة بوده حذف شده است. گاهی اوقات موصوف را در لغت نمیآورند.

صناعة: دانش و فن. صوغ: ریختن، اسم فاعل آن صائغ است به معنای ریختهگر و اسم مفعول آن مصوغ به معنای ریخته شده.

خبر «انّ» بر آن مقدم نمیشود ولی خبر «کان» مقدم میشود.

نظرات دیگر مانند ۲۸ حرف و ۳۰ حرف هم برای تعداد حروف الفبا وجود دارد.

نشانههای اسم:

- مجرور شدن
 - ال گرفتن
 - تنوین
- منادا واقع شدن
- مسند اليه واقع شدن

شعر الفيه:

بالجرّ و التنوين و النّدا و آل و مسند للاسم تمييز حصل (الألف) قسمان متحركة وساكنة . فالمتحركة هي المحزة بصورة الالف . والساً كنة هي التي تقع قبل الياء في مَرْد حروف التهجئة معبَرًا عنها « بلام الف » توصُّلًا الى التلفُظ جا ويُقال لها اللينة او الجرف الهاوي . وهذه ليست من الحروف الشمسيَّة ولا (لقمريَّة لأَضا ساكنة ولا يُبتدأ بالساً كن في اللَّغة العربيَّة

(الحروف الصّحيحة والمعتلّة) كلُّ الحروف صحيحة ما عدا الألف والواو واليا، فإ تما معتلّة لأَنها عرضة التّغيير كما سترى في باب الإعلال (الحركات) يستعين المذكلِم بالحركات على التّلفُظ بالحروف. وهي ألاث: الضمّة وتناسبها الواو والفتحة وتناسبها الألف والكسرة وتناسبها الراء. وضد الحركة السُّكون . وهو يدخل على كلّ الحروف ما خلا الألف الليّنة لأَنها ساكنة أبدًا ، أمَّا الواو واليا، فتظهر عليها كلُّ الحركات سواله كان ما قبلهما ساكنًا كقولك «الرأي والدّلون » او الحركات سواله كان ما قبلهما ساكنًا وعلي وعُلُونٌ وعُلُونًا وعُلُوتٌ » إلَّا في متحرّ كَا كقولك «علي عن وعلي وعلي وعلي وعُلُونٌ وعَلَى المناوع النَّاقِ وعُلُونُ وعُلُونٌ وعُلُونُ وعُلُونٌ وعُلُونُ وعُلُونُ وعُلُونٌ وعُلُونُ المُعُلُونُ وعُلُونُ وعُلُ

(حرف اللّبين والمدّ » يُقال للحرف حرف لين اذا وقع بعدَه حرف علّه ساكن سوائ سُبق بحركة تجانسه كما في « عود و ويل » أو تخالفه كما في « قَوم وسَير » . ويقال له في الحالة الأولى حرف مدّ ايضًا لأن الصَّوت يُبدُ عند اللفظ به . امَّا الأَلف فلا تكون إلَّا حرف مدّ نحو «مال » اذ لو كان قبلها ضمَّة او كسرة "للزم قلبُها وأوّا او يا عنام تبق ألفًا كما سترى

(التنوين) نون ساكنة تلحق آخرَ الاسم لفظًا لا خطًّا . ويعبَّر عنه بتَكر ار رسم الحركة ولا يلحق إِلَّا الأَلفاظ المعربة كما سترى

توطئه: مصدر باب تفعیل است از ریشه وطّأ به معنای کوبیدن و فشار دادن و پستی و بلندیها را گرفتن. مثلا وقتی جاده را صاف میکنند. معنای زمینه چینی هم میدهد. در عربی بر خلاف فارسی معنای بدی ندارد.

الف متحرک همان همزه است، مانند «الاحد». اما الف ساکن آن است که در شمارش حروف الفباء قبل از یاء میآید. سه حرف آخر حروف الفباء واو، الف، یاء. به آن «لام الف» هم میگویند زیرا برای تلفظ آن نیاز به یک «ال» هستیم.

فى سرد الحروف: ليست كردن حروف.

علة: به معنای مرض و بیماری است. مریض در معرض تغییر است، مثلا رنگ چهرهاش تغییر میکند. این حروف نیز چون تغییر پذیر هستند حروف عله نام دارند. سه حرف آخر حروف الفبا حروف عله هستند، واو، الف، یاء.

حرکات اصواتی هستند که توسط آنها میتوانیم یک حرف را ادا کنیم. برخی به آنها مصوت هم میگویند. مصوت بلند و مصوت کوتاه داریم. مصوتهای ضمه و فتحه و کسره هستند. مصوتهای بلند متناظر آنها واو و الف و یاء هستند.

در جایی که حروف عله حذف میشوند مصوت بلند به مصوت کوتاه تبدیل میشود.

بعد از «ما خلاء» کلمه منصوب میشود. در واقع کلمه بعدی مفعولبه است برای «خلاء». تنها حرفی که هیچ حرکتی بر نمیدارد حرف الف است که همیشه

تنها حرفی که هیچ حرکتی بر نمیدارد حرف الف است که همیشه ساکن است.

اگر کلمهای آخرش واو یا یاء باشد و ما قبل آن ساکن باشد، به آن کلمه «جاری مجرای صحیح» گفته میشود، یعنی مشابه و نظیر صحیح.

اگر در انتهای فعل مضارع واو و یاء باشد، فعل مضارع ناقص، ضمه را نمی پذیرد و به جای ضمه از فتحه استفاده می کنیم. اسم منقوص: اسمی که آخرش یاء باشد و حرف ما قبل یاء هم مکسور باشد.

به حرفی که بعد از آن حرف عله باشد، حرف «لین» میگویند. در صورتی که حرکت حرف لین با حرف عله سازگار باشد، به آن حرف مد هم میگویند.

حرف الف همیشه حرف مد است. زیرا همیشه قبل از آن فتحه است. اگر قبل از حرف الف ضمه یا کسره باشد، به واو و یاء تبدیل میشود و اصلا حرف الف نیست دیگر.

فقط برخی از اسماء معرب تنوین میگیرند و همه آنها تنوین قبول نمیکنند. (الضّوابط) أربع وهي الشدُّ والمدُّ وهزة الوصل وهزة القطع. أمَّا الشدُّ فيدُلُّ على إدغام حرفين متجانسين او متقاربين في بعضها نحو «قدَّم». وعلامتُهُ شين مقطوعة تُرسم فوق الحرف (). وأمَّا المدُّ فيدُلُّ على ألف حذفت خطًّا بعد همزة بصورة الألف نحو «آمن» أصلهُ «أامن». وعلامته ألف طويلة تُرسم مبسوطة فوق الحرف ملويّة الطَّرفين (). وأمَّا همزة الوصل فهي التي تثبت لفظًا في ابتداء الكلام وتسقط في أثنائه نحو «إذهب يا بطرس ويا بطرس أذهب ». وهمزة القطع هي التي تثبت حيثُ وقعت نحو «أكرم يا ولدُ أَبويك » «ويا ولدُ أكرم أبويك ». وسترى احكامها فيا بعدُ

3.—**©**

تشدید ادغام شدن دو حرف یک جنس و یا متقارب است. حروف متقارب مثل نون ساکن و واو، یا نون ساکن و لام، در «یکن لهو» که نون تلفظ نمیشود و لام مشدد میشود.

همزه وصل در ابتدای کلام تلفظ میشود ولی در اثناء کلام تلفظ نمیشود. ولی همیشه نوشته میشود.

همزه قطع هم نوشته میشود و هم خوانده میشود چه در ابتدای کلام چه در میان کلام.

همزه باب افعال همزه قطع است.

ثلاثی مجرد و باقی مزیدها غیر باب افعال همه همزه وصل هستند. رباعیها هم همه همزه وصل هستند. تنها بابی که همه قطع است باب افعال است.

علم الصرف الدَّرسُ الاوَّلُ تعريفُ الصَّرْف

١ - ما هو الصَّرْف ?

الصَّرُفُ علم يبحثُ عن تحويلِ الكلِمةِ إلى صُورِ مختلفةٍ بِللهِ العنى المقصود

فائدة: المُراد بالصُّور، ويقال لها صِيَغ الكلمة وأَبنيتها، ما تتمَيَّز به الكلمات المشتقَّة من أصل واحد فإن صِنه «ضرَب» غير صيغة « يضرِب وأصرب وضرَّاب ومضروب» وهلُمَّ جرًّا

٢ - كم نوعًا الكلمة ' ?

الكلمة 'ثلاثة' أنواع: السم مثل «رَ بُجل» وفعل مثل «شرب» وحرف مثل «على»

٣ - هل يجري الصَّرْف على كل انواء الكامة ؟

ان الصَّرف يجري على الاسم والفعل لا غيرُ لأَنَّهما يقبلانِ التَّحويلَ الى صُورِ محتلفة ، ولا يجري على الحرف لأَنَّه يلازم صورة واحدة

فائدة: لا يُصرَّف من الاساء إِلَّا المتمكِّن في الاسميَّة وهو المعرَب. ولا يصرَّف من الأَفعال إِلَّا الفعلُ المُشتَقِّ وهُو مَا اختلفت صُورتُه لاَختَلاف

این اعداد که میگوئیم صفت برای موصوف مقدر است، الخامس در واقع بوده السوال الخامس.

به صورتهای مختلف صیغ و یا بنا هم میگویند. منظور از صور حالاتی است که کلمات با آن متفاوت میشوند، مثل فاعل و مفعول. مثلا ضرب غیر از ضارب است. هلم جرا: به همین ترتیب بقیه.

در حرف تصریف نیست چون در آن تصرف نیست. تغییر پذیری در حرف وجود ندارد.

هر اسم و فعلی تغییرپذیر نیست و فقط اسماء متکن یا معرب و افعال متصرف هستند که این حالت را دارند. مثلا فعل «عسی» صرف نمیشود، و مضارع ندارد. زمانه ، أما الاساء المبنية والأفعال الجامدة فليست من موضوع التصريف . والافعال كلتُها بالتقريب متصرفة غير أنه وردت افعال قليلة بعضُها لا يستعمل إلا بصورة واحدة ويُغال له جامد وهو قسمان منه ما يُلازم صغة الماضي نحو عسى وليس ومنه ما يلازم صغة الأمر نحو هب وتعال . وبعضُها لا يتصرف تصرفًا تاماً وهو قليل نحو ما برح وما انفك وما فق التي هي من اخوات كان الناقصة فانه لا يشتق منها غير مضارع لا غير . ومثلُها اوشك وكاد من أفعال المقاربة فلا يُشتق منها ايضاً غير مضارع

٨ - ماذا 'يسمَّى تحويلُ الكلمة من صورة الى أُخرى ؟

يسمًى تصريفًا اي تغييرًا

حين پكون تصريف الأفعال والأسماء ?

يكون تصريف الأفعال بنقلها من الماضي الى المضارع والأمر . ويكون تصريف الأسماء بنقلها من المفرد الى المثنى والجمع وبتصغيرها والنِّسبة اليها

تلامذة ، كُتَيِب ، إِنْصَرَف ، إِستغفر ، طالبات ، حَضَرِي ، عِهُرُ ، مِنْثُورانِ ، نَسَمَات ، كَنَسِي ، تَعطَّفُوا ، مُواقَيْت ، مَدُنِي ، مَتْخَرِّج ، مأنوس ، علَّامة ، عَطشان ، مُجتَمِع ، مِبر د . تِكلامة ، مِلسان ، صيدلي ، كُرُوي ، طنافس ، مناطيد ، مَعَاد ، آجال ، فَرقدان ، مفقود ، مِجواد ، مَجَّلَبة ، مَدعاة ، مُوسر ، أَزال ، يَقظى

اسماء مبنی و افعال جامد در علم صرف مورد بحث نیست و در علم نحو مورد بحث قرار میگیرد.

افعال جامد، بعضی ها فقط ماضی هستند و بعضی فقط امر هستند. «هب» به معنای «فکر کن، تصور کن». «هب زید شجاعا» به معنای زید را شجاع بدان. وهب یهب هب، مشتق است، ولی «هب» به معنای تصور کن از افعال قلوب است و جامد است.

بعضی از افعال هم تصرف تام ندارند، مثلا مضارع دارند ولی امر ندارند به آنها متصرف ناقص میگویند. «ما برح، ما انفک، ما فتئ» به معنای پیوسته در زمان گذشته. ما فتئ زید طالبا، زید همیشه دانشجو بود.

اوشک و کاد در افعال مقاربه فعل مضارع دارند ولی فعل امر ندارند. فقط ماضی و مضارع دارند.

تصریف افعال: ساخت ماضی و مضارع و امر

تصریف اسماء: ساخت مفرد و مثنی و جمع و تصغیر و اسم نسبت بسازیم، مثلا شجری، اسم نسبت به شجر است.

فاعل «استفادت» هی است که به الفاظ بر میگردد.

«ماضِ» در واقع بوده «ماضیّ» ضمه بر یاء ثقیل بوده و افتاده.

این اعدادی که میگوئیم اعداد ترتیبی هستند. در اعداد ترتیبی از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند. العشرون میشود بیست.

واژهای که دلالت بر رخداد یا حالتی دارد در گذشته حاضر یا مستقبل. مستقبل هم به کسر با و هم به فتح با درست است. مثلا «حسن» دلالت بر حالت دارد.

فعلهایی که به کار می بریم گاهی با آن خبر می دهیم و گاهی انشاء می کنیم. مثلا بگویم آن خانه که با هم صحبت کرده بودیم را خریدم. گاهی انشاء می کنیم، میگوئیم این خونه را خریدم ازت. در عقود قصد خبر نداریم بلکه قصد انشاء داریم. صیغه عقود ماضی است ولی معنای اخبار ندارد و انشاء نیست، خبر از واقعیت نیست بلکه ایجاد یک واقعیت است.

اخبار حتمی و قطعی در آینده را هم در قالب فعل ماضی بیان میکنند. مثلا اخباری که در قرآن کریم در مورد قیامت آمده است.

زمانی که طلب و درخواست را برساند، معنی آینده میدهد. «غفر الله لک» به معنای اینکه خدا آمرزید نیست، بلکه به معنای این است که خدا بیامرزد.

وقتی که فعل ماضی بعد از «اذا» و «ان» شرطیه بدهد. «ان» معنای شرط و جزا را به آینده منتقل میکند.

وقتی که فعل ماضی بعد از یک قسم که بعد از قسم حرف نفی آمده باشد معنای آینده میدهد.

نکث: به معنای شکستن پیمان است. در اصل باز کردن چیزی است که بافتهاند.

ماضی کامل: بر رخدادی دلالت کند که کاملا تمام شده بدون آنکه ارتباطی با رخداد دیگر داشته باشد. مثلا مریض شفا یافت.

البابُ الأوَّلُ في الفعل الدَّرسُ الثَّانِي

تقسيمُ الفعل بحسب الزَّمان الى ماض ومُضارع وأمر

٦ – ما هو الفعل وما هي أُقسامُهُ ؟

الفعل لفظ يدُلُ على حالة او حدث في المساضي او الحاضر او المستقبل نحو «حَسُنَ» و «يأنخذُ» • وهو يُقسم الى ماضٍ ومُضارع وأمرٍ

٧ - ما هو الفعل الماضي في

الفعل الماضي هو ما دلّ على حالة او حَدَث في زمان قبل الّذي أنت فيه نحو «كَرُمَ» و «أخذَ»

فوائد ا : يُعيَّن الماضي للحال بالإنشاء نحو «بعتُك الدَّار». ويُعيَّن الماستقبال متى تضمَّن طلباً نحو «غَفَر اللهُ لك» . أو اذا وقع بعد إذا و إن الشَّرطيَّتين نحو «اذا زُرتَني أزورك» و «إن تزُرني أزُركَ » . أو دخل عليه حرف نفي بعد قَسَم نحو «وحياتِك لا نكثتُ عهدَك ما دمت حباً»

ع" الماضي يُقسم الى كامل وسابق وأكمل وناقص. فالكامل يدُلُّ على

حَدَث انقطع تمامًا دون أن يكون له علاقة في حَدَث آخر نحو «برئ المريض» . والسَّابق يدُل على حَدَث منقض جرى حالًا قبل حَدَث منقض نحو « عَلَت الصَّيحة بعد ان لفظ المريض روحه » . والأكمل يدُل على حَدَث انقضى في زمان غير معيّن قبل حَدَث آخر منقض ايضًا يدُل على حَدَث القضى في زمان غير معيّن قبل حَدَث آخر منقض ايضًا و يُعبّر عنه بصيغة الماضي مسبوقة بكان نحو « كنتُ قد كتب الرّسالة قبل قدومه بزمان » . والنّاقص يدُل على حَدث جرى بمصاحبة حَدَث آخر ويُعبّر عنه بصيغة المضارع تتقد مهاكان نحو « كنتُ أكتب لمّا دَخُل » . وقد يُعبّر عنه بصيغة اسم الفاعل مسبوقة بكان ايضًا نحو « كنتُ مسافرًا اللّه قبل اللّه قبل ميارنا »

٨ - ما هو المضارع ?

المضادع ما دلَّ على حالة او حَدَث في زمان الحال او الاستقبال نخو «يحسُنُ » و « يتكلم»

فوائد أ يتعيَّن المضارع للحال بلام الابتدا. وليس وما النَّافية نحو « إنَّ الأستاذ لَيَشرح الدَّرسَ » و « ما أعطيك ما طلبت » . و «لستُ أرضى عنك»

ويتعين للاستقيال متى تضمَّن طلباً نحو « يرحمُك الله » . أو دخلت عليه السين أو سوف نحو «سأكتُب وسوف أكتُب» . أو وقع بعد أداة توقع نحو «قد يبرأ المريضُ» . أو بعد ناصب أو جازم ما عدا لم ولماً نحو « أريد أن اكتُب » و « إن تكتُب ما استفدته تنجَجُ »

وُ يُحِوَّلُ الى معنى الماضي متى وقع بعد لم ولمَّا الجازمَّين نحو « زرتُكُ ولم تكن في البيت » . و « قطفتُ الشَّمرة ولمَّا تنضَجُ » .

علت: مونث علوت، على به معناى بالا گرفت است. اعلال شده و شده علت. «علت الصيحة» شيون بالا گرفت. «لفظ» رها كرد، در اصل به معناى پرتاب كردن است. «ملفوظ» ادا شده و پرتاب شده. سخن هم چيزى است كه از دهان به بيرون پرتاب شده است.

ماضی سابق را می توان ماضی نقلی هم دانست. شیون بعد از اینکه مریض مرد بالا گرفته است. منظور این است که شیون هنوز ادامه دارد، منظور از «جری حالا» همین است. به عنوان مثال دیگر «علم الامر بعد ان ساله» موضوع را دانستم بعد از اینکه از او پرسیدم. چون تا زمان حال ادامه پیدا می کند. ماضی سابق در اینجا «علت» است. می توان یک «قد» هم قبل از آن گذاشت.

ماضی اکمل یا بعید: دلالت میکند بر حدثی که در زمان غیر معین منقضی شده قبل از رخداد دیگری که آن هم تمام شده. «نوشته بودم رساله را قبل از آمدنش» همین که یک «کان» قبل از ماضی باشد ماضی اکمل میشود.

ماضی ناقص، ماضی استمراری در زبان فارسی. «مینوشتم زمانی که علی وارد شد» در واقع ورود علی در یک ظرف مفصل تر است که استمرار کتابت من بوده است. کان ماضی و فعل مضارع. به جای فعل مضارع ممکن است اسم فاعل هم بیاورد. اسم فاعل خیلی شبیه فعل مضارع است.

زمان حال یا استقبال را قرائن مشخص میکنند. بیشتر آنی که بر حدث دلالت میکند نیازمند قرینه است، آن که بر حالت دلالت میکند را معمولا حال در نظر میگیریم چون الان حال را میبینیم.

لام ابتدائه اگر بر سر فعل مضارع بیاید معنای حال میدهد. «استاد همین الان درس را شرح میدهد». یا اگر «لیس» بیاید، یا «ما» نافیه بیاید.

لام ابتدائیه: لامی که بر سر مبتدا میآید و وقتی که «ان» بیاید سر خبر وارد میشود. در واقع بوده «لالستاذ یشرح» وقتی «ان» آمده شده «ان الاستاذ لیشرح».